بسمه تعالی

[نکته باقیمانده از مسأله 4 1](#_Toc66179774)

[مسأله 5 (بررسی مرتبه لازم از صوت در تلفّظ) 3](#_Toc66179775)

[روایات 5](#_Toc66179776)

[روایت اول (صحیحه علی بن جعفر) 5](#_Toc66179777)

[روایت دوم (موثقه سماعه) 7](#_Toc66179778)

[روایت سوم (صحیحه زراره) 7](#_Toc66179779)

[روایت چهارم (صحیحه حلبی) 9](#_Toc66179780)

**موضوع**: تکبیرة الاحرام /واجبات نماز /کتاب الصلاة

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسه قبل أدله شرطیت استقرار مورد بررسی قرار گرفت.

# نکته باقیمانده از مسأله 4

يجب فيها القيام و الاستقرار ‌فلو ترك أحدهما بطل عمدا كان أو سهوا‌

در جلسه قبل به صحیحه بکر بن محمد أزدی [وَ عَنْهُ، عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيِّ قَالَ: سَأَلَهُ أَبُو بَصِيرٍ... فَإِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ فَلْيَعْتَدِلْ، وَ إِذَا رَكَعَ فَلْيَتَمَكَّنْ، وَ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ فَلْيَعْتَدِلْ، وَ إِذَا سَجَدَ فَلْيَنْفَرِجْ وَ لْيَتَمَكَّنْ، فَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ فَلْيَعْتَدِلْ، وَ إِذَا سَجَدَ فَلْيَنْفَرِجْ، فَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ فَلْيَلْبَثْ حَتَّى يَسْكُنَ[[1]](#footnote-1)] بر لزوم استقرار در نماز استدلال شد و مطالبی پیرامون آن بحث شد.

**برداشت مرحوم خویی از این روایت این بود که**: استقرار تنها در این سه مورد واجب شده است: یکی این که رکوع شرعاً مشروط به استقرار آناًما است. البته چون ذکر واجب رکوع هم باید در حال رکوع شرعی باشد باید شرط رکوع یعنی استقرار را در حین ذکر واجب رکوع نیز رعایت شود که این مطلب را بحث کردیم.

**مرحوم خویی راجع به سجود فرموده اند**؛ دو استقرار داریم: یک استقرار آناًما برای احداث سجود است که شرط عقلی است و سجود بدون استقرار صدق نمی کند ولی این روایت تمکّن را بعد از تحقّق سجود فرض کرده است «اذا سجد فلیتمکّن» لذا این تمکّن غیر از استقرار آناًما است که شرط حدوث سجود است و این روایت بعد از تحقّق سجود که متقوّم به استقرار آناًما است تمکّن را لازم می داند.

با این بیان مرحوم خویی، یا باید بگوییم این استقرار شرط سجود از ابتدا تا آخر سجود است که نظر آقای سیستانی است؛ یا باید بگوییم این استقرار در حال ذکر واجب است و برای تحقق سجود شرعی نیست زیرا ایشان فرمودند سجود شرعی و عرفی یکی بوده و متقوّم به حدوث استقرار است و لذا ادامه استقرار باید به عنوان واجب شرعی باشد که دیگر شرط شرعی صحت سجود نیست.

این بیان مرحوم خویی غیر از این که نقض هایی از مبانی و فتاوای خود مرحوم خویی به آن وارد می شود عرفی هم نیست؛

**از جمله نقض هایی که به ایشان وارد می شود این است که فرموده اند:** اگر سر روی زمین گذاشته شود و متوجّه شود آنچه سر را روی آن گذاشته است ما یصح السجود علیه نیست مثل این که روی جانمازی که مقداری حصیر روی آن دوخته شده است سجده کند ولی سر را روی قسمت حصیر قرار ندهد که مشهور گفته اند پیشانی را بکشاند تا به قسمت حصیر برسد ولی مرحوم خویی این را قبول نداشته و می فرمایند باید به اندازه ای بلند شود که دیگر صدق سجود نکند و صرف این که پیشانی را بلند کند کافی نیست چون عرف این را سجود می داند ولو شارع شرط کرده است سجود بر زمین باشد. پس باید از حال سجود خارج شود و سجود علی الارض را احداث کند و ظاهر «اسجد علی الارض» این است که هنگام احداث سجود، سجود بر ما یصح السجود علیه باشد.

**به مرحوم خویی می گوییم:** طبق بیانی که در این بحث مطرح فرموده اند صرف این که شخص سر خود را روی پارچه قرار دهد مقوّم سجود نیست چون اگر همان لحظه پیشانی را قبل از استقرار آناًما از زمین بردارد و «نقر کنقر الغراب» باشد، به نظر شما سجود محقّق نشده است و لذا چه اشکالی دارد پیشانی را به سمت حصیر بکشاند و بعد از این که پیشانی به سمت حصیر کشانده می شود مفهوم سجود که متقوّم به استقرار آناًما است محقّق می شود. ممکن است که فرع ایشان ناظر به چنین حالتی نبوده باشد و به این مطلب ملتزم شوند، ولی باید این مطالب را در چنین فرعی بیان می فرمودند.

**ما معتقدیم که:** عرف فرقی بین «اذا سجد فلیتمکن» و «اذا رکع فلیتمکن» نمی بیند که در مورد رکوع بگوییم رکوع عرفاً محقق می شود لذا استقرار، شرط شرعی در حین تحقّق رکوع است و در مورد سجود بگوییم شرط عرفی و عقلی سجود –از باب این که مفهوم سجود متقوّم به آن است- استقرار آناًما است پس نمی تواند «اذا سجد فلیتمکن» ناظر به این استقرار باشد و ناظر به استقرار دیگری است که بعد از تحقق سجود حاصل می شود. به نظر ما این ها عرفیّت ندارد و هر دو ناظر به یک مطلب اند که اگر مراد از تمکّن، استقرار باشد در هر دو به معنای استقرار است و اگر به معنای توقّف باشد هر دو به یک معنا است.

# مسأله 5 (بررسی مرتبه لازم از صوت در تلفّظ)

يعتبر في صدق التلفظ بها بل و بغيرها من الأذكار و الأدعية و القرآن أن يكون بحيث يُسمِع نفسه تحقيقا أو تقديرا فلو تكلم بدون ذلك لم يصح‌

بحث است که در صدق ذکر، تکلّم و قرائت بروز صوت لازم است؟ اگر لازم است چه مقدار لازم است؟ مشهور می گویند باید به نحوی باشد که لولا المانع انسان صوت خود را بشنود؛ مانع مثل این که گوش کسی سنگین باشد یا سر و صدا زیاد باشد.

این بحث را در دو مقام (مقتضای قاعده و مقتضای روایات) بحث می کنیم؛

**برای بیان مقتضای قاعده مراتب صوت در گفتن را ذکر می کنیم**؛

**مرتبه اول این است که**: حتّی اگر کسی گوش خود را نزدیک لب او بیاورد چیزی نمی شنود و تنها می بیند که زبانش را می چرخاند؛ مثل کسی که در حال احتضار است که هر چه گوش را نزدیک دهان او می کنند چیزی متوجّه نمی شوند و چیزی شنیده نمی شود و تنها می بینند که لب ها به چیزی می چرخد.

قطعاً عرف این مرتبه را تکلّم نمی داند و حدیث نفس همراه با تحریک لسان است که «قرأ، تکلّم» صدق نمی کند.

**مرتبه دوم این است که:** اگر کسی گوش خود را به لب او نزدیک کند فقط همهمه می شنود و حروف را تمییز نمی دهد و چه بسا خود این شخص که تکلّم می کند نمی تواند صدای خودش را بشنود به این جهت که بین دهان او که محلّ تکلّم است و گوش او که وسیله شنیدن است فاصله است ولی دیگری چون گوش خود را به دهان این متکلّم نزدیک کرده است همهمه می شنود.

آیا این فرض ممکن است که دیگری صوت او را بشنود ولی خود متکلّم صوت خود را نشنود با این که مانعی برای متکلّم از شنیدن وجود ندارد؟ صاحب عروه در مسأله 27 قرائت فرموده اند که این فرض ممکن است: «المناط في صدق القراءة قرآنا كان أو ذكرا أو دعاء ما مر في تكبيرة الإحرام‌ من أن يكون بحيث يسمعه نفسه تحقيقا أو تقديرا بأن كان أصم أو كان هناك مانع من سماعه و لا يكفي سماع الغير الذي هو أقرب إليه من سمعه‌» تقدیراً به معنای لولا المانع است. (لا یکفی سماع الغیر به این معنا است که ممکن است غیر بشنود ولی خود متکلّم نشنود) ولی واقعاً برای ما روشن نیست که ممکن باشد چون فرض این است که صوتی از دهان این شخص خارج شده است در حدی که همهمه اش به گوش آن شخصی که گوش خود را به لبان متکلّم نزدیک کرده است می رسد و خود این متکلّم هم مانعی برای شنیدن ندارد. البته عقلاً اشکال ندارد که امواج صدا به گوش شخص نزدیک برسد ولی به گوش خود شخص نرسد ولی بحث در امکان عرفی چنین صوتی است.

اگر همچون فرضی عادتاً ممکن باشد به نظر ما عرفاً تکلّم بر آن صادق بوده و موجب بطلان نماز می شود و بعید است کسی تکلّم به کلام آدمی را صادق ندانسته و نماز را باطل نداند. اصلاً نمی توان قائل شد که این نماز باطل نمی شود چون عرف آن را تکلّم می داند و خود صاحب عروه در اینجا تعبیر کرد «فلو تکلم بدون ذلک لم یصح» یعنی اگر تکلم کند ولی در حدّی نباشد که خودش بتواند بشنود (که در مسأله 27 قرائت بیان کرد که یعنی دیگری اگر گوش خود را نزدیک دهان او بیاورد می تواند بشنود) و این فرض را مصداق تکلّم دانسته و تعبیر به «تکلّم بدون ذلک لم یصح» نموده است؛ اگر می خواهد بگوید «لم یصح شرعاً لأجل الروایات بحث دیگری است، أما اگر بخواهد بگوید «لو تکلم بدون ذلک لم یصدق علیه التکلم» تهافت خواهد بود.

**توجّه شود که:** صرف این که انسان در نماز هوا را از دهان با شدت خارج کند (یعنی فوت کند) یا صدای همهمه ایجاد کند بدون این که حروف را أداء کند نماز باطل نمی شود و تکلّم نیست. أما اگر واقعاً فرضی که ذکر شد محقق شود که شخصی که گوش خود را نزدیک می آورد می شنود ولی خود شخص گوینده نشنود اگر محقّق شود اشکالی نیست که اگر به غیر قرآن و ذکر و دعا باشد مصداق تکلّم به کلام آدمی بوده و مبطل است. و اگر حمد و سوره بخواند به گونه ای که اگر کسی گوش خود را نزدیک دهان او ببرد می شنود یا همهمه او را می شنود ولو تمییز حروف ندهد تکلّم صادق بوده و قطعاً عرف می گوید قرائت کرد.

**مرتبه سوم این است که:** اگر مانع نباشد خودش می تواند بشنود و لکن همهمه یعنی بدون تمییز حروف می شنود. به نظر ما، روایاتی که ظاهرش این است که خود شخص باید به نحوی بشنود نهایت بیان می کند که آن مرتبه دوم که عرفاً کافی بود شرعاً کافی نیست؛ روایات را به زودی بیان خواهیم کرد و همان طور که مرحوم بروجردی و آقای سیستانی فرموده اند همین که خود گویند بتواند همهمه خودش را بشنود ولو حروف را تمییز ندهد کفایت می کند.

**مرتبه چهارم این است که**: صرف همهمه نباشد و تمییز حروف هم برای گوینده ممکن باشد. نقل شده که علامه در منتهی و تذکره این مرتبه را قائل شده اند.

**مرتبه پنجم این است که**: بالفعل بشنود ولو مانع باشد. از برخی روایات ممکن است استفاده شود که شخص باید بالفعل بشنود که معنایش این است که در جای پر سر و صدا که نمازگزار صدای خود را نمی شنود نماز نخواند.

پس به نظر ما: علی القاعده بر همان مرتبه دوم اگر ممکن باشد عرفاً تکلّم صدق می کند.

## روایات

أما مفاد روایات مختلف است؛

### روایت اول (صحیحه علی بن جعفر)

1-صحیحه علی بن جعفر: مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَمْرَكِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَقْرَأَ فِي صَلَاتِهِ وَ يُحَرِّكَ لِسَانَهُ بِالْقِرَاءَةِ فِي لَهَوَاتِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُسْمِعَ نَفْسَهُ قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ لَا يُحَرِّكَ لِسَانَهُ يَتَوَهَّمُ تَوَهُّماً‌[[2]](#footnote-2) آیا جایز است انسان در نماز به این نحو قرائت کند که فقط زبان را در هوات خود یعنی در سقفش تحریک کند و بچرخاند بدون این که به حدی باشد که خودش بشنود؟ حضرت فرمودند اشکالی ندارد.

این روایت در تهذیب جلد 2 صفحه 97 بیان شده است و مرحوم شیخ طوسی از این روایت این گونه فهمیده است که حدیث نفس کفایت می کند و حتّی تحریک لسان هم لازم نیست: «لابأس ان لایحرک لسانه یتوهم توهما» یعنی فقط حدیث نفس می کند و فقط مثلاً حمد و سوره را به وهم خودش می آورد.

بعد فرموده اند باید این روایت را بر فرض اقتدای به عامه حمل کرد که صورت جماعت است و نمی توان به حمد و سوره تلفّظ کرد زیرا نماز فرادا است و باید حمد و سوره خوانده شود ولی چون نمی توانیم به حمد و سوره تلفّظ کنیم، حدیث نفس جایز شده است. و بر این مطلب روایت ابن أبی حمزه دلالت می کند: «لِأَنَّ هَذَا مَحْمُولٌ عَلَى مَنْ كَانَ مَعَ قَوْمٍ لَا يَقْتَدِي بِهِمْ وَ يَخَافُ مِنْ إِسْمَاعِ نَفْسِهِ الْقِرَاءَةَ يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ‌ ‌بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: يُجْزِيكَ مِنَ الْقِرَاءَةِ مَعَهُمْ مِثْلُ حَدِيثِ النَّفْسِ»[[3]](#footnote-3)

این توجیه شیخ طوسی ولو تبرّعی است ولی توجیه خوبی است چون اگر نخواهیم این روایت را توجیه کنیم مخالف کتاب می شود زیرا مفاد قرآن چنین است: «فاقرؤوا ما تیسّر منه»، ﴿وَ لاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِكَ وَ لاَ تُخَافِتْ بِهَا وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلا﴾[[4]](#footnote-4). روایات دیگر نیز گفته است که باید به حدی باشد که خود گوینده بشنود. لذا کسی به این روایت عمل نکرده است و قابل عمل هم نیست مگر این که به همین نحوی که شیخ طوسی توجیه کرد توجیه کنیم و بر فرض اقتدای صوری به عامه حمل کنیم؛ اتفاقاً صحیحه علی بن یقطین هم در این رابطه وجود دارد: «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنِ الرَّجُلِ يُصَلِّي خَلْفَ مَنْ‌ لَا يَقْتَدِي بِصَلَاتِهِ وَ الْإِمَامُ يَجْهَرُ بِالْقِرَاءَةِ قَالَ اقْرَأْ لِنَفْسِكَ فَإِنْ لَمْ تُسْمِعْ نَفْسَكَ فَلَا بَأْسَ»[[5]](#footnote-5) البته تعبیر «اقرأ لنفسک» مجاز است چون در ادامه بیان می کند که اگر نمی شود اسماع نفس کنی عیب ندارد حدیث نفس کن.

**از مرحوم بروجردی نقل شده است که:** در بعض نسخ تهذیب «قال لا بأس الا ان لایحرک لسانه» آمده است؛ یعنی این فرضی که سائل مطرح کرد «یقرأ فی صلاته یحرک لسانه بالقراءة من غیر ان یسمع نفسه»، اسماع نفس لازم نیست و این فرض سائل اشکالی ندارد مگر این که تحریک لسان هم نکند و صرفاً حدیث نفس باشد که نمازش باطل است.

می گوییم این توجیه مرحوم بروجردی موافق با مذهب مشهور نمی شود و معنایش این است که صرف حدیث نفس نباشد و تحریک لسان کند أما اسماع لازم نیست یعنی زبانش را به أدای حروف می چرخاند ولی به حد بروز صوت نمی رسد که این مطلب خلاف نظر مشهور است.

تعبیر «يَقْرَأَ فِي صَلَاتِهِ وَ يُحَرِّكَ لِسَانَهُ بِالْقِرَاءَةِ فِي لَهَوَاتِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُسْمِعَ نَفْسَهُ» بیان می کند که فقط زبانش را با قرائت حرکت می دهد و چیزی نمی شنود و ظاهرش این است که حتّی همهمه هم نمی شنود. طبق بیان مرحوم بروجردی مفاد روایت این است که صرف حدیث نفس نباشد و لسان را باید حرکت بدهید أما این مطلب ملازمه با بروز صوت به گونه ای که قابل سماع باشد، ندارد. لذا این نسخه ای که مرحوم بروجردی نقل فرموده و بیان نموده اند که این نسخه ما همان مطلب مشهور را ثابت می کند، چنین نیست و مذهب مشهور را ثابت نمی کند.

این توجیه مرحوم بروجردی با نسخه ای که شیخ طوسی کتاب خود را بر اساس آن نوشته است سازگاری ندارد و اگر نسخه به صورت «لا بأس الا ان لایحرک لسانه» می بود پس چرا شیخ طوسی توجیه کرد: ایشان بعد از این که فرمودند اسماع لازم است فرمودند:« و أما روایة علی بن جعفر فلیس بمناف للروایة الاولی لان هذا محمول علی من کان مع قوم لایقتدی بهم و یخاف من اسماع نفسه القراءة و یدل علی ذلک روایة محمد بن ابی حمزة یجزیک من القراءة معهم مثل حدیث النفس».

و نیز با روایتی که در قرب الاسناد صفحه 203 وجود دارد و صحیحه نیست نمی سازد: «وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَقْرَأُ فِي صَلَاتِهِ، هَلْ يُجْزِؤُهُ أَنْ لَا يُحَرِّكَ لِسَانَهُ وَ أَنْ يَتَوَهَّمَ تَوَهُّماً؟ قَالَ: لَا بَأْسَ»[[6]](#footnote-6) در سؤال «هل یجزئه ان لایحرک لسانه و ان یتوهم توهما» ذکر شده است و سؤال می کند که آیا صرف حدیث نفس مجزی است؟ که امام علیه السلام فرمودند «لابأس».

### روایت دوم (موثقه سماعه)

وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ‌ ‌عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها قَالَ الْمُخَافَتَةُ مَا دُونَ سَمْعِكَ وَ الْجَهْرُ أَنْ تَرْفَعَ صَوْتَكَ شَدِيداً.[[7]](#footnote-7)

در این روایت آیه «لاتجهر بصلاتک و لاتخافت بها» را معنا می کند و مراد از صلات، اذکار نماز مثل تکبیرة الاحرام، قرائت، ذکر و تشهد است که بیان می کند نه جهر و نه اخفات باشد؛ مراد از اخفات این است که به گونه ای ادا شود که نتوانی آن را بشنوی و لذا نباید به این حد برسد که اذکار و قرائت نماز قابل شنیدن برای خود شخص نباشد. جهر هم این است که صدا را خیلی بلند کند و لذا رفع شدید صوت در نماز ایراد دارد ولو عرف با هیئت مصلی منافات نبیند؛ لذا امام جماعت در صورتی که بلندگو و مکبر نباشد نباید صدایش را خیلی بالا ببرد وگرنه نماز خودش مشکل پیدا می کند. البته اگر بلندگو گذاشته شود صدق نمی کند که صدایش را خیلی بالا برد. و تعبیر «و لاتجهر بصلاتک و لاتخافت بها» اطلاق دارد و شامل نماز فردای هم می شود.

### روایت سوم (صحیحه زراره)

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ وَ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: لَا يُكْتَبُ مِنَ الْقِرَاءَةِ وَ الدُّعَاءِ إِلَّا مَا أَسْمَعَ نَفْسَهُ.[[8]](#footnote-8)

آیا مراد از اسماع در این روایت اسماع تقدیری است که لولا المانع خود شخص صدا را بشنود یا این که اسماع فعلی را لازم می داند؟

**مرحوم خویی فرموده اند:** از صحیحه زراره و موثقه عمار این مطلب فهمیده می شود که آن مرتبه دوم که اگر ممکن باشد علی القاعده کافی است (که شخصی که گوش خود را به لبان گوینده نزدیک کرده صدای گوینده ولو به صورت همهمه را بشنود ولی خود او نشنود) بر اساس این دو روایت شرعاً کافی نیست و باید به حدی برسد که قابل سماع برای خود گوینده باشد. و انصافاً این مطلب مرحوم خویی صحیح است.

**توجّه شود که:** تعبیر «لایکتب من القراءة و الدعاء» به این معنا است که در مقام امتثال نوشته نمی شود نه این که در مقام ثواب نوشته نشود؛ چون «لایکتب» اطلاق دارد و اطلاق نفی صرف الوجود کتابت به معنای عدم قبول است. و در موثقه سماعه هم تعبیر «لایکتب» ذکر نشده بود.

**مرحوم بروجردی فرموده اند**: ظاهر صحیحه زراره به لحاظ لغت اسماع فعلی است (شبیه بقیه عناوین که ظهور در فعلیت دارد: مثلاً «اکرم العالم» ظهور در عالم فعلی دارد نه کسی که اگر درس می خواند عالم می شد) ولی به مناسبت حکم و موضوع قطعاً اسماع فعلی، تأثّر قوه سامعه از قرائت و این که گوش ما بشنود دخالت ندارد مثل این که گوش کسی سنگین باشد که اگر بخواهد صدا را به گوش خود برساند باید داد بزند و عرف این را می فهمد که ایجاد صوت کند که قابل سماع باشد و لازم هم نیست کلمات تمییز داده شود و همین که به نحو همهمه هم شنیده شود کافی است. و اگر مناسبت حکم و موضوع را مطرح نکنیم و به ظاهر روایت بخواهیم عمل کنیم باید جایی برود که خلوت و بدون سر و صدا باشد تا بتواند صدای خود را بشنود (همچنین اگر در بیابان باشد که باد شدید می وزد و صدای خود را نمی شنود جایی که کولر آبی یا گازی صدای زیادی دارد، جایی که تلویزیون روشن است در این مکان ها نباید نماز بخوانیم و لازم می شود به جای دیگر برویم).

پس این روایت عرفاً به مناسبت حکم و موضوع طریق به یک حد و مرتبه ای از صوت است و اسماع فعلی لازم نیست که انصافاً این مطلب مرحوم بروجردی مطلب صحیحی است.

**آقای سیستانی فرموده اند**: حمل «تسمع نفسه» بر سماع تقدیری خلاف ظاهر است و لذا آن را بر استحباب حمل می کنیم و می گوییم یکی از مستحبات قرائت، ذکر و تکبیرة الاحرام این است که انسان بالفعل آن را بشنود ولی واجب نیست چون هیچ کس قائل به وجوب این مرتبه نشده است و توهّم وجوب نمی رود. و «لایکتب من القراءة و الدعاء الا ما اسمع نفسه» و نیز «المخافتة دون سمعک» بر استحباب حمل می شود و «لایکتب» به این معنا است که ثواب کامل نمی دهند شبیه «لاصلاة لجار المسجد الا فی المسجد» که برای بیان استحباب است. (و اشکالی ندارد که بلند کردن صدا در قرائت و ذکر شبیه افشای سلام مستحب باشد ولی نباید به حد بلند کردن شدید صدا باشد که جایز نیست)

انصافاً حمل بر استحباب تعیّنی ندارد و ممکن است مستحب باشد و ممکن است بر سماع تقدیری حمل شود.

### روایت چهارم (صحیحه حلبی)

عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ هَلْ يَقْرَأُ الرَّجُلُ فِي صَلَاتِهِ وَ ثَوْبُهُ عَلَى فِيهِ قَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِذَا أَسْمَعَ أُذُنَيْهِ الْهَمْهَمَةَ.[[9]](#footnote-9)

شخصی که لباس به دهان خود بسته است در صورتی که همهمه صدایش را به گوش خود اسماع کند اشکال ندارد.

آیا این روایت دلیل می شود بر این که اسماع فعلی همهمه لازم است یا نه؟

1. قرب الإسناد (ط - الحديثة)، ص: 36‌ [↑](#footnote-ref-1)
2. [مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، علی بن جعفر العریضی، ج1، ص238.](http://lib.eshia.ir/27047/1/238/لهواته) [↑](#footnote-ref-2)
3. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص97.](http://lib.eshia.ir/10083/2/97/اسماع) [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره اسراء، آيه 110. [↑](#footnote-ref-4)
5. [استبصار، شیخ طوسی، ج1، ص430.](http://lib.eshia.ir/11002/1/430/یقطین) [↑](#footnote-ref-5)
6. قرب الإسناد (ط - الحديثة)، ص: 203‌ [↑](#footnote-ref-6)
7. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص315.](http://lib.eshia.ir/11005/3/315/سألته) [↑](#footnote-ref-7)
8. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص313.](http://lib.eshia.ir/11005/3/313/اسمع) [↑](#footnote-ref-8)
9. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص315.](http://lib.eshia.ir/11005/3/315/الهمهمه) [↑](#footnote-ref-9)